

کلیدواژه ها:

خطرات انقلاب دیجیتال، انقلاب سوم، انسان پیوندی، علاءالدین و پرومته، تسخیر کائنات، عالم واسط، برزخ هزاره سوم، صلیب - صهیون، امپریالیسم، پایان تاریخ، شیطان، بالکان، جولان و لبنان، خاشقچی، مهلکه‌های ترا انسانی، آلدوس هاکسلی.

چند دهه است دنیای جنوب در برزخ به سر می‌برد، گرچه این جهان خود در واقع یا به تعبیری نوعی برزخ است. افزون بر آن عصر ما خود عصری برزخی است: برزخ پایان عصر «انسان» و آغاز عصر «تراانسان».¹

بسیاری از فیلسوفان و اندیشمندان غرب بر این باورند که انسان در آستانه ورود به انقلاب سوم انسان‌شناختی (آنتروپولوژیک) است: انقلاب اول با پیدایش زبان، انقلاب دوم با پیدایش خط و اکنون پس از ابداع و اختراعات گسترده و متنوع دیجیتال وارد عصر «فرا انسان» (ترانس اومانیزم) می‌شود. عصری که پیشرفت‌های حیرت‌انگیز در زمینه‌های فیزیکی-شیمیایی، علوم اعصاب و زیست‌شناختی و پزشکی دیجیتال، امکان پیدایش انسان مصنوعی (پیوندی) را از خیال و از پرده سینما به واقعیت نزدیک کرده است. گویی این موجود «فرا انسان» قرار است تمام رؤیاها و آرزوهای دیرینه بشر، دایر بر جاودانگی و توانایی‌های فوق‌زندگی خاکی «ناسوتی» را تحقق بخشد و انسان را وارد عوالم «لاهوئی» کند. با برافروختن چراغ جادوی علاءالدین همه دیوارها را بردارد، با آوردن آتش خدایی برای پرومته همه زنجیرها را پاره کند و باورهای رستاخیزی همه آیین‌ها و ادیان را جامه عمل بپوشد:

رستاخیز فراوانی، صلح تمام، دانش کامل، توانایی‌های نامحدود و در یک کلام به مصداق «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»² انسان را بر تمام آسمان‌ها و زمین مسلط کند.

جا دارد پرسید چرا برزخ. اگر قرار است آرزوهای دیرین بشر و به‌ویژه رستاخیز موعود تحقق یابد، چه جای نگرانی و ترس. چرا برزخ؟ برزخ عالم ترسناکی است. عالم نامتعیّن‌ها، از سر زیاده‌طلبی از جایی رانده شدن و به جای دلخواه نرسیدن، به هوای وضعیتی بهتر از وضع مقرر و آگاهی از اسرار سیبی از درخت ممنوعه چیدن، در هوای بهشتی دیگر دست و پا زدن. برزخ درد و رنج، راهی دور و دراز، راهی به درازی میلیاردها تن از نسل آدمیزاد،

¹ - transhumanisme.

² - جائیه، 13

رانده شدن از بهشت ابتدایی و پرتاب شدن در جهان خاکی سراسر رنج و اندوه، گرفتار اندوه غربت شدن، اندوه جدا شدن و دور افتادن از اصل است: از نیستان تا مرا ببریده‌اند/ از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

برزخ مضاعف

ولی چرا عصر حاضر دوچندان برزخی است؟ برزخ مضاعف؟ برزخی در درون برزخ؟ عصر حاضر یا سراسر است، بگویم سده اول هزاره سوم عصری برزخی است برای اینکه این داستان، داستان دیگری است. هر پیشرفت همچون پیشرفت‌های گذشته نیست: هر اختراع یا هزارها اختراع همچون اختراعات پیشین، حتی یک انقلاب (سومین) همچون دو انقلاب گذشته. اگر هم قرار است آسمان‌ها و زمین «بنا بر وعده‌های آسمانی به تسخیر انسان درآید»، به نظر می‌آید راه چنان هم هموار و بی‌معرکه و بی‌فتنه و بلا نیست.

به قول معروف «این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست» یا از زبان شاعر:

که عشق آسان نمود اول / ولی افتاد مشکل‌ها.

داستان این عشق و رنج راه، داستان تمام تاریخ و زندگی بشریت است. بنا بر اساس قوانین دیالکتیک فلسفی، جهش (بخوانید انقلاب از هر نوع آن) که پس از انباشت (بخوانید سرریز شدن) تغییرات کمی رخ می‌دهد بدون درد و رنج نیست، چون عبور از یک وضعیت به وضعیت نوین و ناشناخته است؛ همچون درد زایمان. زایمان خود یک جهش است: تنگ شدن فضای حیاتی رحم و بیرون جهیدن (پرتاب به وضع جدید).

آمال فریبنده «انسان‌بیشی»

بله! داستان عبارت است از زیاده‌طلبی‌های «ترانس اومانیستی» و وحشت ناشی از پیامدهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن. «ترانس اومانیسم» که بعضی آن را به «فرا انسان شدن» ترجمه کرده‌اند: ترانس انسان، انسان برتر، انسان-ماشین، ماورای انسان، فرانس و معراج انسان من ترجیح می‌دهم برای نشان دادن زیاده‌خواهی انسان همچنان که در زبان انگلیسی و فرانسه به آن «انسان بیشتر»³ می‌گویند و آن را با علامت (+) روی واژه انسان⁴ نشان می‌دهند، آن را «بیش‌انسانی» و برای تداعی محصولات کشاورزی که از لحاظ علمی و فنی مابین «ترانس اومانیسم» و محصولات زراعی تراریخته وجود دارد و از آنجاکه انسان نیز در این فرآیند علمی-فنی همچون محصولات زراعی دست‌خوش دست‌کاری ژنتیکی خواهد شد، آن را «ترانس انسان» بنامم که لزوماً یک تحول مثبت به حساب نیاید.⁵ «انسان تراریخته» در واقع استحاله انسان است. نوعی «ترانس موتاسیون». مصنوعی نامتعادل. در تاریخ طبیعی حیات، جهش‌های زیستی بسیاری روی داده و همواره در حال روی دادن است، همچون جهش کرم

³ - L'homme augmenté

⁴ - H + (Homme+)

⁵ (O.G.M) (organism genetiquement modifiée). - در این مقاله بنا بر بار احساسی متفاوت، به مناسبت مفهوم متن از همه معادل‌ها استفاده شده است.

ابریشم از درون پيله و تبديل به پروانه شدن. يا مراحل مختلف استحاله (از حالي به حال ديگر شدن) جانداران و انسان از ابتدای پيدایش حیات در روی کره زمین. آنچه مسلم است اینکه جنبش‌های طبیعی دو ویژگی مهم دارد: اول، درون زا بودن و اصل تغییرات کمی و بنابراین آمادگی تدریجی همه‌جانبه درونی موجود برای جهش؛ و دوم در ارتباط تنگاتنگ با محیط ارگانیک و زیست‌جهان طبیعی پیرامون در پیش و پس از جهش. به این معنی که وحدت موجود با طبیعت به‌هیچ‌وجه نقض نشده و بلکه پس از جهش نیز همچون پیش از آن بخشی از طبیعت بوده و در رابطه حیاتی با آن.

شاید در اولین برخورد هیچ‌کس تصور نکند که کسی می‌تواند به‌طور کامل و مطلق به امکان جایگزینی ماشین به‌جای انسان باور داشته باشد. تاکنون پیشرفت‌های بسیاری در هوش مصنوعی در همه رشته‌ها و عرصه‌ها به‌ویژه در عرصه‌های نظامی، امنیتی و جاسوسی به کمک انسان آمده؛ از فضاوردی تا مدیریت شهری و فناوری‌های مخابراتی، مراسلاتی، مبادلاتی و حمل‌ونقل، پزشکی و ... که به‌طور عام می‌توان همه را به صفت فنون عالی⁶ مزین کرد. قطارهای بدون راننده را در خطوط جدید شهر مادرید پایتخت اسپانیا به چشم خود دیدم. لابد فیلم‌های اتوبوس‌های شهری و تراموای بدون راننده را همه دیده‌اید. اتومبیل‌های شخصی بدون راننده به‌سرعت در حال آزمایش‌های نهایی است. در پزشکی، انواع اعضای مصنوعی در بیمارستان‌ها پیوند زده می‌شود. در بیمارستانی در مونترال کانادا از بدو ورود تا اتاق جراحی از پذیرش تا بستری شدن خودکار انجام می‌شود. با این حال این داستان در میان دانشمندان و متفکران مطرح غرب در همه رشته‌ها مخالفان جدی و پروپا قرصی هم دارد. بحث‌ها در محیط‌های علمی دانشگاهی و روشنفکری بسیار داغ شده و به دبیرستان‌ها نیز کشیده شده است.

این طرفداران بیشتر از قبيله فن‌سالاران، زرسالاران و سوداگران فیلم‌های تخیلی هالیوودی و قدرتمندان اند و مخالفان از سنخ فلاسفه، دانشمندان علوم انسانی، روشنفکران چپ و خداباوران.

مخالفان در صورت کنترل نکردن این روند خطری را پیش‌بینی می‌کنند که برای آینده بشریت بی‌شبهت به فاجعه نهایی (آپوکالیپس) نیست. فاجعه‌ای که بعضی فیلم‌های تخیلی خشن در دو دهه گذشته با پای لنگ تخیل به‌دنبال آن رفته‌اند... شخصاً از ابتدا تا انتهای هیچ‌یک از این فیلم‌ها را ندیده‌ام. چون از صحنه‌های زشت و خشن آن‌ها خوشم نمی‌آید. با این حال به‌طور گذرا دیده‌ام چنگال‌های وحشتناک انسان-ماشین، خون‌خواری دراکولایی آدم‌ماشینی، در خواب کردن انسان‌ها و آدم‌مطیعی از آن‌ها برای جنایت کردن، مسخ و تغییر شکل آدم‌ها به صورت‌های مختلف برای انواع هدف‌های سلطه‌جویانه و آدم-ماشین که می‌تواند به مصاف تانک و هواپیما و تسلیحات دیگر برود و از انگشتانش و از هریک از اعضای بدنش سلاحی مرگبار از نیزه‌ها و چاقوهای تیز گرفته تا اشعه لیزر و انواع نیروها و موجودات اهریمنی دیگر بیرون می‌آید؛ بسیاری از این فیلم‌ها امریکایی و هالیوودی‌اند.

منابع مالی فراوانی از طرف دستگاه‌های نظامی، امنیتی، اطلاعاتی و پزشکی به‌ویژه در امریکا در دره سیلیکون⁷ و از طرف مؤسسه هوانوردی ناسا صرف پژوهش‌های مربوطه می‌شود. درز کردن بخشی از این اطلاعات به‌طور غیرمستقیم، هنرمندان و تهیه‌کنندگان فیلم‌های تخیلی خشن را که به صفت علمی و آینده‌نگری نیز مزین شده تغذیه می‌کند. همین‌جا اشاره کنم که در کنار این مضمون، مضمون جنگ‌های آخرالزمانی⁸ نیز در این فیلم‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد. چه به‌صورت تلفیقی و چه به‌صورت جداگانه. کنکاش در اهداف فیلم‌های آخرالزمانی هالیوودی بیشتر موضوع را رازآمیز و جذاب می‌کند. درواقع هدف تعداد زیادی از فیلم‌های آخرالزمانی در پوشش مقابله با بنیادگرایی، آماده‌کردن اذهان و فضای روان‌شناختی غرب برای رویارویی نهایی با مسلمانان به‌ویژه در خاورمیانه است که چند دهه است پیش‌لرزه‌های آن آغاز شده و به اعتقاد این‌جانب همچنان ادامه خواهد یافت: «این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست».

تصور نشود که فقط ما مسلمانان گرایش‌های سلفی و بنیادگرایی داریم. در غرب هم بر اساس اعتقادات مسیحی و یهودی گروه‌های به‌شدت سلفی و بنیادگرا همچون نئوکان‌ها⁹ و تبشیری‌ها وجود دارند. از طرف دیگر باور به رستاخیز آخرالزمانی منحصر به مسلمانان نیست. همه ادیان و آیین‌ها چنین باور دارند که روز فرجام با بازگشت پیامبران‌شان فراخواهد رسید. همان رستاخیز که بعضی تصور می‌کنند خون فراوان از آن می‌جوشد و به زمین خواهد ریخت. تفاوت ما با آن‌ها در نکات زیر است:

1- آن‌ها پیچیده‌ترند و ما ابتدایی و ساده.

2- آن‌ها زمینه را از پیش مهیا می‌کنند و ما شعار می‌دهیم.

3- آن‌ها به ثروت، قدرت و علم مسلح‌اند و ما هیچ‌یک را نداریم.

4- ما رؤیا پردازیم و آن‌ها عمل‌گرا.

دیدن واقعیت چندان هم مشکل نیست. آیا انکارکردنی است که تأسیس کشوری به نام اسرائیل در منطقه ادامه همان جنگ‌های صلیبی قرون‌وسطایی است. آن موقع در مرکز تهاجم، کلیسای بنیادگرا بود و حالا صهیونیست‌های نژادپرست و تروریست‌های بنیادگرای با شناسنامه به نام کشور اسرائیل به همراه مسیحیان افراطی از جنس نئوکان‌های متعصب مسیحی. لابد خواهید گفت: تو متعصبی. جنگ، جنگِ ادیان نیست، جنگِ زر و زور است. موافقم! همین‌طور است. ولی به کمک تزویر. همواره در تاریخ، زر و زور در پشت مذهب پنهان شده. واضح است برای یارگیری، برای عوام‌فریبی، برای استفاده از عواطف مردم و این همان جنبه تزویری داستان است. معلوم

⁷ Silicon Valley - دره سیلیکون (منطقه مؤسسات پژوهشی بسیار پیشرفته و ناسا) سازمان فضایی آمریکا) در آمریکا

⁸ apocalyptic (جنگ) آخرالزمانی
⁹ - neoconservatives.

است که جنگ قدرت و ثروت است. جنگ غارت، جنگ سلطه که تا چهل سال پیش ابتدا شکل استعماری داشت و سپس به آن امپریالیسم می‌گفتند ولی حالا ظاهراً امپریالیسم و جنایاتش از یادها رفته. پس از فروپاشی بلوک شرق و برملا شدن جنایات ایدئولوژیک در روسیه، کامبوج و ... سرمایه‌داری توسعه‌طلب - دست‌کم از نوع لیبرالیستی‌اش - پاکسازی و اعاده حیثیت شد. تا جایی که استاد علم سیاسی جناب فوکویاما، پیروزی نهایی دموکراسی لیبرال را جشن گرفت و پایان تاریخ را اعلام کرد. درحالی‌که تازه تاریخی خونین و پنهانی در حال نوشته شدن است. درست‌تر بگویم فاجعه شیطنانی (شاید نهایی) اگر نه‌ایتی در کار باشد، در حال تکوین است. بحث درباره شیطان و شیطنانی بودن فرصت دیگری می‌طلبد. چه اهمیت دارد. نام مقدم بر واقعیت نیست. هرچه می‌خواهید وضعیت آینده را بنامید. مهم چگونگی و وضعیت‌های آن است. جهان آینده‌ای که من می‌بینم به شرح زیر است: امیدوارم هرگز محقق نشود. مگر آنکه دریچه‌ای باشد به سوی رهایی و فرجامی خوش. حتی در این صورت هم نمی‌توان درد و رنج ناشی از آن را کم‌اهمیت شمرد. درد و رنج ناشی از سلطه اقلیتی از زرسالاران و زورمندان بی‌اخلاق بر اکثریت توده‌های جهان که می‌تواند به شکل کشورها یا جوامع صاحب زر و زور بر سایر کشورها که اکثریت مردم جهان را در خود جای داده‌اند، اکثریت خلع سلاح شده و فاقد هرگونه قدرت دفاع و مقابله، صورت‌بندی شود.

گذشته از اسطوره قتل هابیل به دست قابیل، حاکی از نقش شیطنانی نفس اماره و نشانگر آغاز جنگ خیر و شر و بازتاب‌های آن در آیین‌ها، ادبیات، هنر و فلسفه و قطع نظر از دل‌دلی خیر و شر از یک منظر فلسفی که داستان مهلت گرفتن شیطان از خدا برای مدت محدود نماد اسطوره‌ای آن است، نگاهی به تاریخ توسعه‌طلبی هزاره گذشته بشر بی‌فایده نیست.

اول - جنگ‌های صلیبی در فلسطین کنونی در قرون دهم و یازدهم میلادی میان مسلمانان و مسیحیان. درواقع قشون‌کشی اروپاییان از اقصی نقاط قاره اروپا و در بریتانیای کبیر و جمع‌آوری نیرو و سلاح و پول در طی مسیر تا آسیای صغیر برای تسخیر بیت‌المقدس (بخوانید ارض مقدس) که نهایتاً با پیروزی صلاح‌الدین ایوبی در قرن دوازدهم پایان یافت؛ اما آیا واقعاً پایان یافت. خیر! بعد نوبت کشف و سپس تسخیر قاره جدید (امریکا) و استعمار و نابودی ظالمانه بومیان سرخ‌پوست و زردپوست (شمالی) و به زیر مهمیز کشیدن آن‌ها رسید تا جایی که تمدن بومیان به‌کلی نابود شد. داستان آنچه نژاد سفید بر سر بومیان قاره آورد داستانی است پر از آب چشم که پیامدهای تراژیک آن هنوز در سرزمین‌های امریکای شمالی و در محاکم قضایی در جریان است: اطفال و کودکانی که به بهانه آموزش و تعلیم و تربیت و اهلی و متمدن شدن (بخوانید برده‌پروری به نام خدا و مسیح) از والدینشان به‌طور کامل و مطلق جدا و در اردوگاه‌های هیئت‌های مذهبی مسیحی (خواهران و پدران مقدس) تحت ظالمانه‌ترین شکل‌دهی‌ها (بخوانید دست‌کاری شبه‌ژنتیکی) واقع شدند. به‌طوری‌که هرگونه پل ارتباطی میان آن‌ها و اصل و نسبشان قطع و هویت طبیعی و انسانی‌شان بر باد رفت. تا حدی که دست‌خوش فراموشی زیستی شدند

و هیچ چیز از اصل و نسبشان را به خاطر نمی‌آورند. بعدها این قوم شکست خورده را در مناطق حفاظت شده تحت محاصره ساختاری همه‌جانبه با قوانین و مقررات جداگانه به نام «رزرو»¹⁰ قرار دادند. مناطقی که در آن مشروب و مواد مخدر آزادانه دست‌به‌دست می‌شود، با کارت شناسایی جداگانه مُسمّی به نام فریبنده، «سرنشینان اولیه»¹¹ یا بومی (اصلی). یکی از این رزروهای نزدیک شهر مونترال را با دوچرخه گشته‌ام و زندگی غمبار آن‌ها را از نزدیک حس کرده‌ام؛ کاهش یافته به حیوانات پرواربندی شده. نسل اندر نسل بدون آینده، بدون روابط انسانی ارض‌کننده که ضرورت و اساس هستی انسان است و به نام سائق‌های حیاتی¹² شناخته می‌شود.

کوتاه کنم سخن را. سرنوشتی به مراتب ظالمانه‌تر از اسارت و بردگی دوران کهن. گمان می‌کنم همین مقدار از داستان غم‌انگیز سرنوشت بومیان قاره آمریکا برای درک این که احتمال نابودی و اضمحلال تمدن‌ها به دست اقوام فاتح حکایتی عجیب و غریب و نشدنی نیست. این بماند در بایگانی ذهن.

اکنون آیا با مرور تاریخ عجیب است اگر بگوییم که چنانچه کار موازنه قوا، قوای علمی، فرهنگی، نظامی، اقتصادی، جاسوسی و اطلاعاتی و در یک کلام نابرابری سطوح پیچیدگی در منطقه خاورمیانه میان نیروهای بومی (بخوانید جوامع مسلمان) و نیروهای بیگانه (بخوانید صلیبی-صهیونیست‌ها) به همین وضع ادامه داشته باشد، نابودی و از میان رفتن تمدن‌های منطقه‌ای دور از ذهن نیست. هم‌اکنون یک کشور غاصب کوچک با محافل قدرتمندش در تمام جهان ابتکار عمل را در دست گرفته و همواره با موضع تهاجمی اراده خود را تحمیل کرده، در لحظات کوتاهی که موازنه قوای نظامی یا دیپلماتیک به نفع او بوده قطعه‌ای را بلعیده، منطقه‌ای را ویران و کشوری را تجزیه کرده است. شبه‌جزیره بالکان دو بار قطعه‌قطعه شد. یک بار پس از شکست عثمانی‌ها و بار دیگر به‌طور مضاعف پس از فروپاشی یوگسلاوی سوسیالیستی که به مدت پنجاه سال اقوام مختلف را در زیر پرچم دولت - ملت واحد گرد هم آورده بود. درحالی‌که هنوز حدود پنجاه سال از اشغال تپه‌های جولان توسط اسرائیل نمی‌گذرد، برنامه تجزیه دیگری برای سوریه تدارک دیده شده که در فرآیند آن تمامیت ارضی سوریه به یک مو بند بود. همین توطئه طی دو دهه پیش با ترور رفیق حریری نخست‌وزیر لبنان ایجاد و درگیری میان شیعه و سنی تدارک دیده شده بود که خوشبختانه با همت حزب‌الله و همکاری ارتش لبنان ناکام ماند. می‌دانیم که بشار اسد فرزند خلف همان کسی است که سی‌وپنج سال پیش سی هزار نفر از مردمش را به خاطر اعتراضات مدنی قتل‌عام کرد، اما جایگزین بشار اسد در صورت شکست چه بود؛ داعش، اسرائیل، آمریکا، القاعده و ده‌ها نیروی افراطی و بی‌شناسنامه دیگر و این یعنی فرورفتن سوریه در سیاه‌چاله‌ای بی‌انتها و مقدمه‌ای و نقشه‌ای آزمایش شده برای دیگر مناطق از جمله مناطق کردنشین.

¹⁰ - reserve

¹¹ -autochtone

¹² - بنا بر نظریه روانشناس مشهور و صاحب مکتب آمریکایی، آبراهام مازلو، انسان علاوه بر غرایز فیزیولوژیک دارای سائق‌های حیاتی نظیر احساس امنیت، محبت و مورد پذیرش واقع شدن، و شکوفایی و ایفای نقش نیز هست که همانند غرایز فیزیولوژیک مهم، قوی و سرنوشت سازند.

معنای فاجعه‌بار قتل فجیع خاشقچی، روزنامه‌نگار مستقل عربستانی و منتقد بن‌سلمان ولیعهد به اصطلاح «اصلاح‌طلب» عربستان و بازتاب‌ها و عکس‌العمل‌های قدرت‌ها در برابر آن بسیار تأمل‌برانگیز و برای آینده بشریت نگران‌کننده است:

یکم- مثله‌کردن وحشیانه با شباهت بسیار زیاد با قتل انتقام‌جویانه داریوش و پروانه فروهر توسط عوامل «خودسر!» (بخوانید بی‌شناسنامه) نشان‌دهنده ذات مشترک خشونت و درنده‌خویی دوران توحش و عصر مدرن که ترجیح می‌دهم برای بازنمایی تاریخ خشونت در کشور خودمان نام آن را خشونت شاه‌عباسی یا صفوی‌ای بگذارم. برای اینکه اشاره‌ای باشد به تاریخ خشونت استبدادی در ایران، آن هم به دست سلطان شیعه، که تمام اعضای رقیب در خانواده از برادر و پدر گرفته تا دورتر را یا کور کرد یا کشت یا به بند کشید و آن‌ها را که نمی‌پسندید به یک اشاره فی‌المجلس در حضور خود و درباریان، زنده خوارانی موسوم به چگینی تکه‌پاره کرده و زنده‌زنده قورت می‌دادند.¹³ یک صحنه از آن آدم‌خواری‌ها نقل به مفهوم:

«دانستی چه بود وزیر اعظم؟»

- جانم به فدای سلطان، امر امر سلطان است.

- گوآرا بود؟

- جانم فدای سلطان، مگر می‌شود در سفره سلطانی چیزی گوآرا نباشد.

- گوآرای وجودت، سر پست بود!»

دوم- این قتل فجیع نشان داد اخلاق، انسانیت، مدارا و تحمل هیچ جایی در رأس سطوح قدرت و ثروت ندارد. به تدریج که از پایه هرم اجتماعی به رأس قدرت و ثروت می‌رویم از جایگاه ارزش‌ها و فضایل انسانی کاسته می‌شود. به طوری که تا وقتی به طور نسبی دستی در آن مقامات و مواضع نداشته باشیم. خیلی چیزها برایمان قابل درک و فهم نیست. جهان قدرت و ثروت جهان دیگری است. همان‌گونه که جهان فقر و تهیدستی جهان دیگری است. از منظر روان‌شناختی به تعداد آدم‌ها به اقتضای طبقات اجتماعی، جهان داریم. هزارها و بلکه میلیاردها جهان، در این طیف گسترده جهان‌های نزدیک به یکدیگر برای یکدیگر تا حدودی قابل درک‌اند؛ اما دو سر طیف اساساً قابل درک برای یکدیگر نیستند. شناختی هم که وجود دارد شناخت اکتسابی است نه شناخت شهودی.

سوم- تفاوت خشونت امروز نسبت به گذشته فقط در پیچیدگی و میزان پنهان‌کاری آن است. در دوران کهن آشکار بود و ساده و امروز پنهان و پیچیده.

¹³- نصرالله فلسفی، شاه عباس کبیر، انتشارات دانشگاه تهران و لغت نامه دهخدا .

چهارم- عکس‌العمل دولت‌ها و سران حکومت‌ها (بخوانید زرسالاران و زورمداران) نشان داد قدرت و ثروت اخلاق نمی‌شناسد. فقط منافع و بده و بستان است که حکم می‌راند. از رئیس‌جمهور امریکا ترامپ و نتانیاهو نخست‌وزیر اسرائیل غیر از این انتظاری نمی‌رود؛ اما سران کشورهای مسلمان چه، که از بن‌سلمان برای بازدید از کشورشان و به بهانه شرکت در فلان و بهمان اجلاس دعوت به عمل آوردند: تونس، مصر، امارات متحده عربی، سلطان عمان و ... دیگر چه می‌خواهید؟ از آن‌ها که به‌نظر می‌آمد از این حادثه به نفع خود و بر علیه عربستان بهره‌برداری کنند و با کمال حیرت اعلام بی‌تفاوتی کردند نامی نمی‌برم چرایی‌اش را من نمی‌دانم! از اهل سیاست باید پرسید! سیاست منطق خود را دارد. حق با ماکیاوول است در عالم سیاست. خوب یا بد، این همه را بگذارید کنار واقعیات زیر:

پیچیده شدن مفهوم عمق استراتژیک

یکم: آیا در جهان امروز بزرگی سرزمین به‌عنوان عمق استراتژیک برای پیدا کردن اطمینان خاطر دفاعی کافی است. اگر عمق استراتژیک به معنای گستره سرزمین باشد آیا عمق استراتژیک در ایران امروز بیش از عمق استراتژیک قاره امریکای سرخپوستان در قرن شانزدهم است؟ و اگر به معنای امکانات و توانایی‌ها و نیروهای انسانی جان‌برکف در خارج از مرزها باشد آیا عمق استراتژیک مجموعه کشورهای عرب عراق، سوریه، مصر، لبنان، کویت و فلسطین با توجه به وحدت اعراب و جنبش جهادی سلفی‌ها در تمام گروه‌ها و گروهک‌ها با احتساب داعش و نیروهای جان‌برکف فلسطینی‌ها و حزب‌الله و پشتیبانی جوامع مسلمان آفریقا و جنوب شرقی آسیا بیشتر از ایران است؟

به‌درستی وسعت سرزمین و حمایت‌های خاموش و حتی فعال فرهنگی در خارج از سرزمین اصلی پشتوانه خوبی است؛ اما آیا این همه بدون انسجام ملی و سطح بالای علمی، اقتصادی، فنی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و اطلاعاتی و مهم‌تر از همه مشروعیت (پذیرش و رضایت عمومی) دست‌کم اکثریت قابل توجه مردم، که بدون یک نظام دموکراتیک شدنی نیست می‌تواند اطمینان‌بخش باشد؟ از گذشته عبرت بگیریم. آیا فرآیند اشغال سرزمین فلسطین به همان شکلی آغاز نشد که لیبی، سوریه، عراق، افغانستان دچار آن هستند: ابتدا اختلاف و چندپارگی، سپس رخنه و بعد از آن اشغال تدریجی. اکنون تمام کشورهای اسلامی در مرحله اختلاف و چنددستگی به سر می‌برند و مرحله رخنه اطلاعاتی و تخریب آغاز شده است. همین‌جا باید اشاره کرد که این تحلیل سه مرحله‌ای به‌لحاظ زمانی خطی و مستقیم نیست؛ همچون تمامی امور حیات که پیچیده‌تر از یک نظام ساده خطی هندسی است. سیصد سال است که فرآیند سلطه غرب با همین ویژگی‌ها آغاز شده و کم و بیش ادامه دارد.

یک نگاه گذرا به پایداری کشورهای منطقه در همسایگی اسرائیل نشان می‌دهد دست‌بر‌قضا کشور لبنان به‌رغم کوچکی و وجود چندین دین و مذهب و تنوع گرایش‌های سیاسی، از کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها و مسیحیان افراطی مارونی و اقوام دروزی و خلاصه یک پازل رنگارنگ و به‌رغم تلاطم‌های سیاسی، تاکنون نشان

داده که از سایر کشورهای یکدست و افراطی در اسلام‌گرایی و ضدیت با اسرائیل در برابر هجوم اسرائیل از همه مقاوم‌تر است. این نیست جز از برکت همان رنگارنگی که موجب پیدایش نوعی دموکراسی قبیله‌ای شده. در ایران به نظر من در مرحله نفوذ و تخریب قرار داریم. نشانه‌اش، در سطح آشکار که نوک کوه یخ به حساب می‌آید و نود درصد آن زیر آب پنهان است، عبارت است از ترور چهار دانشمند ایرانی در روز روشن، ربودن نزدیک به یک تن اسناد انرژی هسته‌ای (ولو اسناد راکد) از مکانی ظاهراً امن و حفاظت‌شده، قتل‌های مشکوک زنجیره‌ای و غیرزنجیره‌ای، دستگیری جاسوس‌های صوری و واقعی در سطوح حساس، بازداشت و «خودکشی» فعالان محیط‌زیست و فراری دادن «مفسدین فی‌الارض». از این همه هیچ‌چیزی بیش از این نمی‌خواهم بگویم که در هسته اصلی قدرت امن نیستیم. می‌خواهم بگویم عوامل مرموز در مدیریت کلان کشور نیز اختلال ایجاد می‌کنند. وگرنه چگونه می‌توان پذیرفت کشوری با این همه منابع طبیعی متنوع و نیروی انسانی تحصیل‌کرده و بافرهنگ و وطن‌پرست به وضعی دچار شود که هر ساله بنا بر آمار رسمی از نظر فرار مغزها در صدر کشورهای جهان باشد. شامل بیست‌وپنج درصد از کل تحصیل‌کردگان، بیش از 50 درصد المپیادی‌ها و سیصد و پنجاه نفر از برترین‌های آزمون‌های سراسری و 150 تا 180 هزار متخصص تحصیل‌کرده پیش‌تاز و رتبه اول در جهان. جای تأکید نیست که به‌راستی اشکال اصلی درونی و از خودمان است. نمی‌خواهم عقب‌افتادگی‌مان را به گردن دیگران بیندازم؛ اما این هم مهم است که اگر قرار است عنان سرنوشت خود را به دست بگیریم، پس از دگرگون شدن خودمان که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: 11) لازم است توطئه‌ها را نیز بشناسیم. نه آن‌ها که همه تقصیرات را به گردن دشمن می‌اندازند درست می‌گویند و نه آن‌ها که به کل دشمنی‌ها را انکار می‌کنند.

دوم- پیشرفت‌های سریع علمی و فنی و فناوری‌های هوش مصنوعی که نقش مهمی در جنگ‌های آینده دارد. کشورهایی که در سرنوشت ما در درگیری‌های آینده تأثیر دارند چهار کشور چین، آمریکا و اسرائیل در رده اول پیشرفت‌های فناوری، دیجیتال و انسان مصنوعی (تراانسان) که این نوشتار با آن آغاز شد قرار دارند. در واقع قصد اولیه‌ام تصویر کردن خطرات و مهلکه‌های برزخی «ترانسانی» در معادلات سیاسی- نظامی بود که ممکن است به همراه نیت شوم توسعه‌طلبانه کشورهای قدرتمند از یک طرف و ضعف‌های درونی ساختاری ما از طرف دیگر، خاورمیانه را تبدیل به جهنمی آخرالزمانی کند. به زمینه‌سازی‌های آخرالزمانی صلیبی صهیونیست‌ها اشاره کردم. اکنون لازم است پس از اشاره به خطرات کنترل نشدن کاربرد ابداع‌ها و اختراعات آینده اعم از دست‌کاری‌های ژنتیکی، دست‌کاری‌های مغزی دستکاری در فضای مجازی (جنگ سایبری که هم‌اکنون در جریان است) ببینیم چگونه مشکلات کشورهای عقب‌مانده از قافله تمدن چند برابر جوامع پیشرفته و مسائل کشورهای مسلمان خاورمیانه چندین برابر آنان است و چگونه امکان اضمحلال تمدنی وجود دارد.

وضعیت فاجعه:

در این وضعیت، امکانات حیرت‌انگیز دست‌کاری انسانی (تراریختگی انسانی) در اختیار یک اقلیت مقتدر و ثروتمند قرار می‌گیرد. آلدوس هاکسلی¹⁴ نزدیک به یک قرن پیش وضعیت تمدن آینده را با توانایی تخیلی حیرت‌انگیزی چنین تصویر کرده است:

«یک دولت جهانی بسیار سلسله‌مراتبی بقایای انسان‌های وحشی را در یک «رزرو» (منطقه حفاظت‌شده) از سایر مناطق و خودی‌ها مجزا کرده، کشت و تولید جنین‌ها در آزمایشگاه، سلطه و حاکمیت «آلفاها» (برترین‌ها) را تثبیت کرده است که با دست‌کاری ژنتیکی به‌عنوان رهبران برگزیده تعریف شده‌اند. طبقات پست‌تر برای رضایت‌مندی از سرنوشت خود کاملاً دست‌کاری و آماده شده‌اند. در این جامعه، جایی که خوشبختی (بخوانید شادی) یک قانون است. خانواده، تک‌همسری و احساسات و عواطف محکوم و مطرود است.»

نویسنده دیگری در یک بهره‌گیری انحرافی از نظریه تنازع بقای داروین نظریه انهدام ژن‌های پست را به نفع سروری و بقای «ژن‌های برتر» ارائه داده است. در چنین جهانی چگونه باید در برابر وسوسه‌های شیطانی مقاومت کرد. اولین برزخ در خود جهان پیشرفته: طبقه برتر در برابر طبقات مادون. دومین برزخ؛ در جهان عقب‌مانده از قافله تمدن در برابر جهان مسلط؛ و سومین برزخ: خاورمیانه مسلمان در برابر افزون‌طلبی‌های نژادی سازمان‌یافته صهیونیستی. این است آینده خطرناک و سیاه‌چاله‌هایی که این نوشتار می‌خواهد خطرات آن را آشکار سازد.

¹⁴-Huxley Aldous, Le Meilleur des mondes.